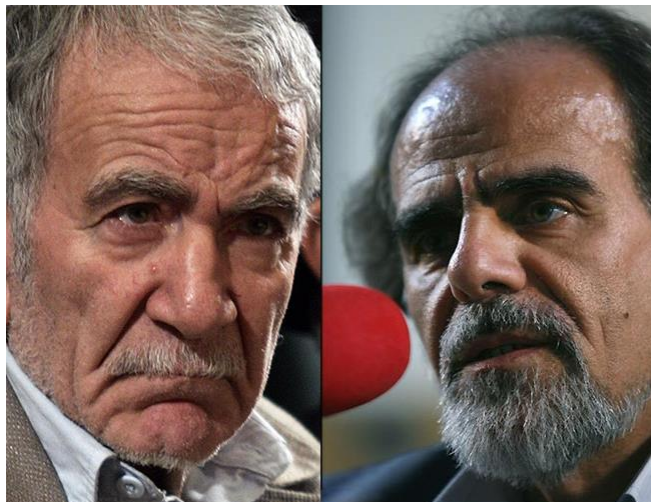


یا غفار



ببینم، پوزش می‌خواهی؟!

مقدمه

نگارنده نه از مریدان آقای ملکیان و نه از طرفداران پروژه عقلانیت و معنویت است و نه از دشمنان آقای دینانی. هر دوی این آقایان را نیز به اندازه کافی از نزدیک می‌شناسم. آنچه دلیل نگارش این نوشتار شد احساس وظیفه‌ای اخلاقی بود که از تائید آقای ملکیان در مصاحبه با دیدار نیوز از اهانت آقای دینانی برای من حاصل گردید. البته بنده آن توهین را همان روزهای اولیه انتشار شنیده بودم اما شک کردم مبدا ترفندی مجازی باشد هرچند از گوینده آن بالاتر از آن را نیز شنیده بودم و سابقه ارتکاب ایشان را به این نوع سخنان نیز می‌دانستم...

نگاه آقای ملکیان

آقای ملکیان انتقادی به مولانا دارند که چرا ایشان به نقادان مثنوی خربط گفته است:

خربطی ناگاه از خرخانه‌ای سر برون آورد چون طعانه‌ای
کین سخن پستست یعنی مثنوی قصه پیغامبرست و پی‌روی

متأسفانه آقای ملکیان در برخورد گزینشی‌اش در اینگونه نقدها به این بیت نپرداخته است که
راز این موضوع چیست:

من نمی‌رنجم ازین لیک این لگد خاطر ساده‌دلی را پی کند

شاید ایشان سخن مولانا را توجیه می‌دانند که رویکرد مولانا را نپسندیده‌اند. ایشان حتی داستان زیر را هم نقل نمی‌کنند تا مستعلمان متن ناخوانده ایشان، بدانند پیر بلخ بر مبنای اخلاق موقعیت فضیلت مدار می‌داند در کجا چه کند و چه بگوید:

روزی حضرت مولانا از محله‌ای می‌گذشت؛ دو شخص بیگانه با همدیگر مناقشه و منازعه¹ می‌کردند و به همدیگر زی و قاف² می‌گفتند؛ حضرت مولانا از دور توقف فرموده و [سخنان آنان را] می‌شنود که یکی به دیگری می‌گوید که: یعنی به من می‌گویی، واللّه واللّه که اگر یکی بگویی، هزار بشنوی؛ خداوندگار مولانا پیش آمد فرمود که: «نی؛ نی؛ بیا هرچه گفتنی داری به من بگو که اگر هزار [هم] بگویی یکی هم [در پاسخ] نشنوی.»

یک خاطره:

به یاد دارم آقای دینانی در مصاحبه‌ای با مجله مهرنامه یکی از بزرگان ملبس به روحانیت را با صفت ناپسندی یاد کرده بودند. بنده ضمن نگارش نقدی بر اظهارات ایشان آن ناسزاگویی را هم نقد کردم. مطلب نقد خود را به مجله مذکور فرستادم. پس از چندی خبر آمد مطلب تائید شده و در صفحه‌بندی نشریه هم قرار گرفته است. در این فاصله، ماجرای نقدنویسی خود را به کسی که با آقای دینانی در تماس هستند گفتم. بعد فهمیدم فرد نامبرده موضوع را به گوش آقای دینانی رسانده بود. نمی‌دانم چه شد(!؟) که حضرات مهرنامه از چاپ نقد بنده انصراف خود به عمل آوردند.

فیلسوف فحاش یا گفتگو؟

آقای دینانی که را دوست دارد خود را اهل گفتگو جلوه دهد و جا پای سقراط بگذارد متأسفانه در اکثر جلسات بدون هیچگونه آمادگی فکری حضور یافته و از سخنان مجریان، سخنرانان قبلی و گاه بیت‌های آواز خنیاگران جلسه چیزی پیدا کرده و از هر دری شروع به صحبت می‌کنند. گاه می‌کوشند تا مخاطبان را نیز به میدان آورند اما وقتی سکوت جماعت را می‌بینند سرکوفت می‌زنند که فکر کنید. ایشان با رویکرد فرار به جلو و طرف مقابل را در تنگنا گذاشتن همواره می‌کوشد خود را مسلط به موضوع نشان دهد و با اولین سخن برخلاف میلش، عصبانی شده و در فحاشی می‌کنند و رکیک‌ترین کلمات را نیز نثار طرف مقابل می‌کند برای نمونه در سخنرانی حکمت در آثار سنایی پس از تذکر این که از من حرف نو بشنوید موضوع همیشگی‌اش یعنی عقل و عشق را پیش کشید. جوانی در پاسخ به سؤالش پای آگاهی را در میان کشید که از عقل فراتر است. جناب استاد بدون این که بفهمد منظور جوان از

¹ جنگ و دعوا

² بد و بیراه

آگاهی در معنای مصطلح در کتاب‌های عرفان و روان‌شناسی مدرن است نه محصول تعقل. یکباره با عصبانیت فریاد برآوردند که:

«آگاهی چه گ..ی است.»³

شیوه بحث ایشان در برنامه معرفت و نقش مجری هم نیز بی‌نیاز از توصیف است. به نظر این نکته را آقای منصوری لاریجانی به خوبی دریافته‌اند که نقششان این است که بیت‌های لازم برای آقای دینانی آماده کنند تا ایشان هر رطب و یابسی را با تحکم به هم ببافند و به عنوان شرح عرضه کنند و دمامد با خطاب «ببینم»، لاریجانی را بهراسانند تا حد خود را دریابد. شاهد سخن آن که آیا کسی تاکنون موضعی مخالف از آقای لاریجانی در این برنامه‌ها دیده است؟! ممکن است حضرات سیمایی آمار عرضه کنند که این برنامه پر استقبال است. این چنین ادعایی همان منطق گیشه بر سیمای کشوری است. آری صدها استاد متخصص در حوزه‌های بحث ایشان در ایران وجود دارند که ثانیه‌ای حق ظهور در آنجا ندارند...

جناب آقای ملکیان

شما می‌دانید که در ادبیات دینی و عرفانی ایران صدها نمونه داستان درباره گذشت وجود دارد، اما در مواردی هم امر به واکنش‌های هوشیار ساز داده‌اند تا کسانی از رفتار خود دست بردارند. عجباً که تاکنون به دلایل گوناگون، کسی به این آقای دینانی تذکر نداده است که شما به چه حقی با کلمات رکیک خود فضای گفتگوهای فلسفی را در ایران می‌آلائید؟

جناب ملکیان، پاسخ ندادن شما در این مدت ضمن این که در نگاه اول بیانگر بزرگواری شماست و نشانه‌ای از قدرت تحمل‌تان، اما از زاویه‌ای دیگر قابل انتقاد نیز هست. انتقاد از آن رو که ما در برابر تداوم رفتارهای زشت از سوی کسانی که دست‌هایی می‌کوشند تا آنها را به عنوان الگوی اخلاق و عرفان نشان دهند مسئولیم. نمی‌خواهم از اصطلاح دینی امر به معروف و نهی از منکر استفاده کنم که روشن است دغدغه این مفاهیم را دیگر ندارید و در التقاط نوین‌تان از این آوردن نام این فرع استقبال نمی‌کنید. سکوت امثال جنابعالی در چنین موردی مصداق خشونت پرهیزی جنابتان و حق شخصی نیست. بلکه زمینه‌ساز گسترش این رفتارهاست. پیداست که منظور از سکوت نکردن عمل متقابل به مثل مانند ایشان نیست. این عدم تذکر به ایشان در این سال‌ها روز به روز متأسفانه جنابشان را در این قلمرو تهاجمی‌تر کرده است. ایشان بسیاری از سکوت‌ها در برابر گفتار و نوشتار⁴ خودشان بد معنا کرده و می‌کنند. ایشان اهل عبرت‌آموزی آنگونه که نشان داده‌اند از کلام خود نبوده‌اند.

³ مراجعه به سایت شهر کتاب. سخنرانی روز نهم اسفند ۱۳۹۶

⁴ تأمل در کتاب‌های حضرت استادی، داستان دیگری است که در این مجال نمی‌گنجد تا روش شود چگونه با دو سه منبع دست چندم

ایشان کتاب‌های حجیم ساخته است. کاری که در عالم داستان نویسی مرحوم ذبیح‌الله منصوری استاد آن بود.

جناب دینانی

نگارش این سخن از آن رو بود که در این پیرانه سری تا فرصتی هست از توهین خویش پوزش بخواهید. ادعای یارگار بودن علامه طباطبایی با این سلوکتان ناساز است. شاید اینگونه عده‌ای از شما بپذیرند از عالم اخلاق و عقلی که منادی آن هستید به مشامت‌تان بویی رسیده است، تا معرفت جویان راستین نه جَوُزْدگان پاتریبونی‌های جنابعالی، در معنای جوانمردی و اخلاق فتوت ایرانی از محضرتان درسی بیاموزند.

امیدوارم جناب دکتر، اگر این مطلب تلخی دارد، آن را به شیرینی احساس‌هایی که در توهین به دیگران مزمه کردی ببخشائید. شاید حس کنید چه ناخوش شده است حال کسانی که در این سال‌ها آنها را به گزش غیبت و توهین نواخته‌اید. جا دارد در پایان سخنی از مولانا بشنویم:

سلطان ولد روایت می‌کرد که: «روزی معین‌الدین پروانه به زیارت مولانا آمده بود، به حضرت پدرم خبر کردم و من پیش پروانه بسیار نشستم؛ [تا پدرم بیاید] پروانه منتظر نشسته بود و من به تمهید عذر مشغول شدم که مولانا بارها فرموده است که: "مرا کارهاست و حال‌ها و استغراق‌ها به حق؛ امیران و دوستان هر وقتی مرا نتوانند دیدن تا ایشان به احوال خود و امور خلق مشغول باشند؛ ما برویم و ایشان را ببینیم و پروانه [در برابر این سخنان من] تواضع می‌نمود؛ از ناگاه مولانا بیرون آمد؛ پروانه سر نهاد و گفت: «بهاء‌الدین تا غایت عذرها (بسیار پوزش) می‌خواست و چنین لطف‌ها می‌فرمود و من بنده از دیر آمدن خداوندگار این تصور می‌کردم که یعنی این حالت، اشارت است به تو ای پروانه! انتظار داشتن مردم نیازمند چه تلخ است و چگونه زحمت است؟! و مرا از دیر آمدن شما این فایده روی نمود.»

غلامرضا خاکی

www.GholamrezaKhaki.com